# قضیه امام هادی (ع) و زینب کذابه در منابع اصلی اهل سنت

دو تا ابن حجر داریم که هر دو مصری هستند؛ ابن حجر عسقلانی و ابن حجر هیتمی. ابن حجر عسقلانی محدث بزرگی است. در رجال هم لسان المیزان را برای کتاب میزان الاعتدال ذهبی نوشته است. ابن حجر هیتمی اینطور نبود؛ جهت فقاهت و فتاوای آن معروفتر است. سلفی ها هم با هیتمی بد هستند، چون با این تیمیه مخالفت کرده است. هیتمی یک کتابی دارد به نام «الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة». این کتاب ردیه شیعه است. هر دوی آنها دارند؛ ببینید خدا که میخواهد همینطور میشود. خروجی آن ناصر باللهِ میشود. اینها یک چیزهای واضحی است. میدانستند که چه کسی را به سامرا آوردهاند. ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان در زنهای دروغ گو زینب الکذابة را میآورد. دیدم طلبههای اهلسنت در منتدی اهل الحدیث میگویند ابن حجر چرا او را آورده؟! چون لسان المیزان بر سر کذابه های فی الحدیث است. زینب کذابه که کذاب در حدیث نبود، کذاب در نَسَب بود. اشکالشان به ابن حجر وارد است. اما اگر بگویید ابن حجر هم میگوید باید زینب الکذابه در لسان المیزان بیایید تا این کرامات باهره امام هادی علیهالسلام را فریقینی نقل کنند. همه بدانند در سامرا چه خبر بود. چه کسی را آورده بودند. این را در لسان المیزان دارد؛ زینب الکذابه. میگفت من فرزند حضرت زهرا و امیرالمؤمنین هستم.

اگر ابن حجر عسقلانی فقط در مروج الذهب دیده بود آن را نمیآورد. چون آنها مروج الذهب را شیعی میدانند و اصلاً با متفردات‌ش کاری ندارند. در الشاملهِ چقدر کتاب هست! اما مروج الذهب نیست. چون رنگش رنگ شیعی است و حاضر نیستند بیاورند. آن کتابهای خودشان را میآورند. ابن حجر میگوید مسعودی این را در مروج الذهب آورده، بعد میگوید «ثم وجدت قصتها في شرف المصطفى» که برای خرکوشی است که برای قرن پنجم است و از خودشان است. یعنی اگر فقط در مسعودی دیده بود، آن را در لسان المیزان نمیآورد. میگوید چون آن را بعداً در شرف المصطفی دیدم، آوردم. البته در چاپ الآن شرف المصطفی ندارد. ولی ابن حجر میگوید من آن جا دیدهام. در کتاب دیگری هم هست که او هم از شرف المصطفی نقل میکند. در فدکیه آوردهام. یعنی قرن پنجم این قضیه زینب کذابه را نقل میکند. خود ابن حجر هیتمی هم در صواعق المحرقه همین را میآورد. بعداً هم تصحیح درستی میکند. میگوید بعضیها که وارد نبودند این را به حضرت امام رضا و مجلس مامون نسبت دادهاند. بعد میگوید آنها اشتباه کردهاند؛ این برای امام هادی علیهالسلام و زمان متوکل است. درست هم میگوید. شواهدی هم دارد.

نقلی هم که سبب اشتباه شده، حدسا به این صورت است: تنوخی کتاب دارد به نام الفرج بعد الشدة. کتاب زیبایی است. مواردی را میآورد که کسانی گیر افتاده اند و در مواقع اضطرار برایشان فرج رسیده است. یکی را ابوالقاسم علوی میگوید[1] که با شیر مواجه شد. میگوید با تضرع و ابتهال نجات پیدا کرد در همین عراق. یکی دیگر ابن أعلم است که ابوعلی زنزا آمد و او هم

تعریف کرد که شیر آمد و ترسیدیم و چه کردیم. او گفت سیدان توی که سید هستی. چرا ترسیدی؟! مگر این روایت را ننشنیده ای که «لحوم بنی فاطمه علی السباع محرمة». او گفت حال شیر آمده، من چه میدانم این حدیث راست هست یا نه؛ نمیتوانم به این حدیث اکتفاء کنم. بعد راوی میگوید. تنوخی در سیصد و هشتاد و چهار وفات کرده است. حتی از خرکوشی صاحب شرف المصطفی متقدم است. یعنی معاصر مرحوم صدوق بوده و در قرن چهارم این کتاب را نوشته است. او گفت شاید این حدیث دروغ باشد. میگویی کجایش دروغ است؟! مگر قضیه زینب الکذابه را نشنیده ای؟! گفت قضیه اش چیست من تا به حال به گوشم نخورده است. میگویی این قضیه بین شیعه خیلی معروف است. بعد نقل غلطی میکنند. میگویی علی الرضا، در زمان خلیفه کسی آمد و گفت دروغ میگویی. یعنی علی بن الرضا بوده. چون به امام هادی علیه‌السلام ابن الرضا گفته می شده. آنها «علی الرضا» کرده‌اند. آن وقت هیتمی تصحیح میکند و درست هم تصحیح میکند. میگویی آنهایی که این نقل ها آورده‌اند و به امام رضا نسبت داده‌اند درست نیست. این نقل برای امام هادی علیه‌السلام است. اصلاً درست به ابن حجر اشکال میکنند و میگویند زینب الکذابه که محدث نیست. لسان المیزان برای رواة است. تو یک دفعه زینب الکذابه آوردی؟! اشکال درستی هم هست ولی خب آورده.

**شاگرد**: زینب کذابه کیست؟

**استاد**: در لسان المیزان نگاه کنید. همه عبارات را آورده‌ام. من نکات طلبگی را عرض میکنم. باره عرض کردم که فقط خدا میداند که در مراجعه چه برکتی گذاشته است. در مباحثه یک چیزی مطرح میشود، اگر آن را انداختیم و رفتیم فردا مجاّه میکنند. میگویی من در مباحثه مطرح شدم چرا دنبال من را نگرفتی؟!

**شاگرد**: ارتباط او با ناصر چه شد؟

**استاد**: منظورم این بود وقتی در دربار متوکل خود امام هادی علیه‌السلام سراغ سباع میروند و همه با چشم خودشان دیدند...؛ حتی بهصورت متلک به خلیفه گفتند شما هم پیش ایشان برو. نرفت! مفصل اهلسنت نقل کرده‌اند. آنها هم تماماً رام کنار حضرت آمدند. خود این را نقل کرده‌اند. نقل هایی است که برای کتب خودشان است. مسعودی که فقط اشاره کرده است. و الاّ نقل مفصل آن برای کتب خودشان در آن زمان بوده است. متوکل هم تا آن زمان بود، گفت هر کدام از شما که در این مجلس بودی، اگر بعداً جایی نقل کرده باشی همه شما را میکشم. چه تهدیدی است! گفت اگر یکی از شما نقل کنید همه شما را میکشم. یعنی اول این جور مخفی بشود. ولی بعداً خدا میخواهد که بماند.

منظور من این است که وقتی متوکل امام هادی علیه‌السلام را از مدینه با سامرا میآورد، اینطور چیزها ظهور و بروز میکرد که مجموع این قرائن و شواهد در بیت خلافت عباسی، در قرن ششم و هفتم طوری میشود که ناصر میداند دستگاه چیست. مادرش دم و دستگاهی داشت. آن کتاب چه بود. در زمان خود ناصر وفات کرده است. کتاب خیلی خوبی است. منبع تاریخی اهلسنت است. او خودش شاهد بوده است. میگویی ناصر باللّه با چه دم و دستگاه عظیمی یک کاروان بزرگ زایرتی از بغداد برای سامرا راه انداخت. میگویی وقتی اتراق میکردند، سفرهای که میانداخت یک سفره وسیعی بود و همه برای زیارت میآمدند. یعنی شواهد در بیت عباسی ها اینطور بود که میفهمیدند اینها چه کسانی هستند.

**شاگرد:** اشاره کنید که داستان زینب کذابه چه بود.

**استاد**: یک زنی آمده بود و میگفت من فرزند حضرت زهرا و امیرالمؤمنین هستم. دروغ میگفت. متوکل واماندند که چه کار کنیم. شاید سابقه قبلی هم داشت. آنها گفتند تنها راهش متوسل شدن به امام هادی است. حضرت تشریف آوردند و روایتی را فرمودند. فرمودند روایت دارد که «لحوم

بنی فاطمه علی السباع محرمة». گفتند خود شما حاضر هستید بروید؟! حضرت فرمودند بله. تا این جور گفتند زینب گفت نه، من دروغ گفتم. در بعض نقل اهل‌سنت دارد که او را بردند. ولی نقل‌هایی است که معلوم می‌شود بعدها اضافه شده است. آدم نقل درست را از غلط می‌فهمد.

دیروز گفتم که یکی از آنها راجع به قصیده دعبل حرفی زده؛ نگاه کردم؛ کتاب معجم الادباء حموی بود. کتاب بسیار معروف و مهم اهل‌سنت هست. حموی می‌گوید نسخه‌های قصیده دعبل مختلف است. گمان این است که شیعیان در آن اضافه کرده‌اند. بعد می‌گوید من نسخه صحیحه را برای شما می‌آورم. همان جا همین بیت هست؛ «خروج امام لامحالة خارج». این در نسخه صحیح حموی موجود است! یعنی این‌ها شاهد این است که زمان دعبل در فرهنگ شیعه واضح بوده است. آن هم با واکنش حضرت امام رضا علیه‌السلام و آثار بعدی آن.

**شاگرد**: قضیه زینب کاب‌ه داد بر این است که اقبال مردم آن زمان به این مسائل زیاد بوده است. از این راه پول در می‌آورد.

**استاد**: بله، اصلاً در زمان بنی العباس ادعای نبوت هم زیاد بود. خدا رحمت کند مرحوم آقای حسینی نسب را. از وعاظ بسیار زبان‌زنی زد شنیدم. خودشان نقل کردند و بعد هم با یک مزاحتی می‌خندیدند. می‌گفتند در زمان هارون الرشید یکی به هارون گفت که من پیغمبر هستم. عده‌ای را هم دور خودش جمع کرده بود. بعد گفتند خب حالا او چه می‌گوید؟ او را نزد هارون آوردند. نگاه کرد و دید از سادگی مردم استفاده کرده، فقر هم سر و پای او را گرفته است. گفت خیلی خب تو پیامبر هستی؟ گفت بله. گفت در دربار ما بمان. او را به آشپزخانه دربار فرستاد. مدتی آن جا ماند. بعد او را خواست. گفت پیامبر را بیاوری. گفت چه خبر است؟ جبرئیل می‌آید یا نمی‌آید؟ گفت جبرئیل مرتب نازل می‌شود و می‌گوید مبادا اینجا را از دست بدهی!

باز در افواه هست، بی جا هم نیست. یکی دیگر از آقایان می‌گفت. نزد هارون آمد و گفت من پیامبر هستم. گفت واقعاً پیامبر هستی؟ عده‌ای هم دور او جمع شده بودند. این هم یک لطافتی دارد. گفت خب معجزه تو چیست؟ گفت باید مجلسی باشد تا معجزه ام را نزد شما اظهار کنم. گفت فلان روز موعد باشد. فلان روز رسید و دید عده‌ زیادی از مریدانش را آورده و صف درست کرده است. قبلاً به آنه گفته بود دعوت ما و آن چه که خدا وعده داده انجام شد. دین ما را خلیفه می‌پذیرد و رسمی می‌شود. همه پیروز می‌شویم. فقط شرطش این است که ما نزد خلیفه می‌رویم و هر چه من به شما می‌گویم را انجام بدهید. گفت دو-سه صف بشوید. اگر سرم را این طرف کردم صف اول صدای گاو سربده. اگر آن طرف بردم صف دوم صدای خر سربده. همینطور به آن‌ها تعلیم دادند و جلوی هارون آمدند. بعد هارون گفت خب معجزه ات را بیاور. سرش را این طرف کرد و صف اول صدای گاو در آوردند. سرش را آن طرف کرد صف دوم صدای الاغ در آوردند. بعد نزدیک آمد و بیخ گوش هارون آمد و گفت من پیغمبر خر و گاوها هستم! هارون هم گفت باشد!

این قضیه زینب در کتب شیعه هم هست. اما واقعاً یکی سنی می‌داند؟! حتی خود شیعیان می‌دانند که در این کتاب‌های مهم مرجع اهل‌سنت این‌ها آمده است. اگر تنها در مروج الذهب بود، آن را نمی آوردند. بناء ندارد که نقل کنند. ولی چون از شرف المصطفی است، آن را نقل کرده است. شرف المصطفی کتاب قدیمی خودشان است. خود کتاب «الصواعق المحرقه» یکی از بهترین کتاب‌ها در کرامات و مدائح اهل البیت علیهم‌السلام است. تک‌تک معصومین را می‌آورد.

**شاگرد**: کتاب «الفرج بعد الشدة» برای خودشان است؟

**استاد**: آن هم برای تنوخی است. در مکتبة الشاملة رسمی کتاب تنوخی آمده است. در الشاملة کتاب‌هایی که مورد اطمینانشان هست، می‌آورند و قفل می‌کنند. هر کتابی که قفل دارد یعنی مورد اعتماد خودشان است. متخصصین آن‌ها آن را تجویز کرده‌اند که از کتاب‌های رسمی الشاملة باشد. همین کتاب تنوخی قفل دارد.

**شاگرد۲:** «لحوم بنی فاطمه» قضیه حقیقیه است؟ یعنی هنوز هم صدق می‌کند؟

**استاد**: دستگاه حضرت صدیقه سلام الله علیها را ما نمی‌دانیم چه خبر است. عده‌ای از ساداتِ دعوا هستند. آقازاده‌ایشان اینجا می‌آمد. از خودش شنیدم. می گفت: ما بین عقدا به سیدهای آتیشی معروف هستیم. گفت جد ما در عقدا شجره نامه نداشت. در نانوایی بود. نانوا نمی‌دانم چه کار می‌کند. مثلاً یکی احترامی می‌کند و یکی هم می‌گوید از کجا معلوم است که اینها سید هستند؟! مثلاً سیدهای دروغین هستند. ایشان گفت: جد ما یک دفعه ناراحت می‌شود و جلوی چشم همه در تنور نانوایی می‌رود. به تعبیر ذریه ایشان گفته اگر سید نباشم که راحت می‌شوم! اگر هم سید هستم همه می‌فهمند. جلوی چشم همه در تنور می‌رود و نمی سوزد. لذا آلآن گفت در تمام منطقه ما، به ما سیدهای آتیشی می‌گویند. یعنی بین مردم مانده است که آنها بچه‌های سیدی هستند که در تنور رفته.

اینها چیزهایی مثل خلیفه عباسی است که عرض کردم خروج امامِ. یک چیز وسیعی است با تشابک شواهد و اینها الّا بی خود نمی‌شود که الآن در مسجد النبی اسامی ائمه اثنی عشر بیایی. الآن هشتاد سال است که سلفی ها آن جا هستند. نمی‌توان برداشت. آن وقت شیعه ها این را آورده‌اند؟! ای نه، در تاریخشان است؟!

---

[1] الفرج بعد الشدة للتنوخي (۴/ ۱۷۰)

---

بازبینی #3
ایجاد شده 31 دسامبر 2025 15:35:31 توسط ... .
به روزرسانی شده 4 مارس 2026 14:37:52 توسط ... .